

مجله
تاریخ
ایران

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۱۲۶۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فیه المثل بالشرح ودرجہ جلاله

مؤلف: معین

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۸۷۸۱۱

شماره قفسه: ۱۰۲۵۴۳

کتابخانه مؤلف و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۲۳
فهرست کتابهای ۳۲

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۲۶۲۲

زبدۃ الزل

محر

۲۵-ز

۱۵۶۴۵

۸۷۸۱۱





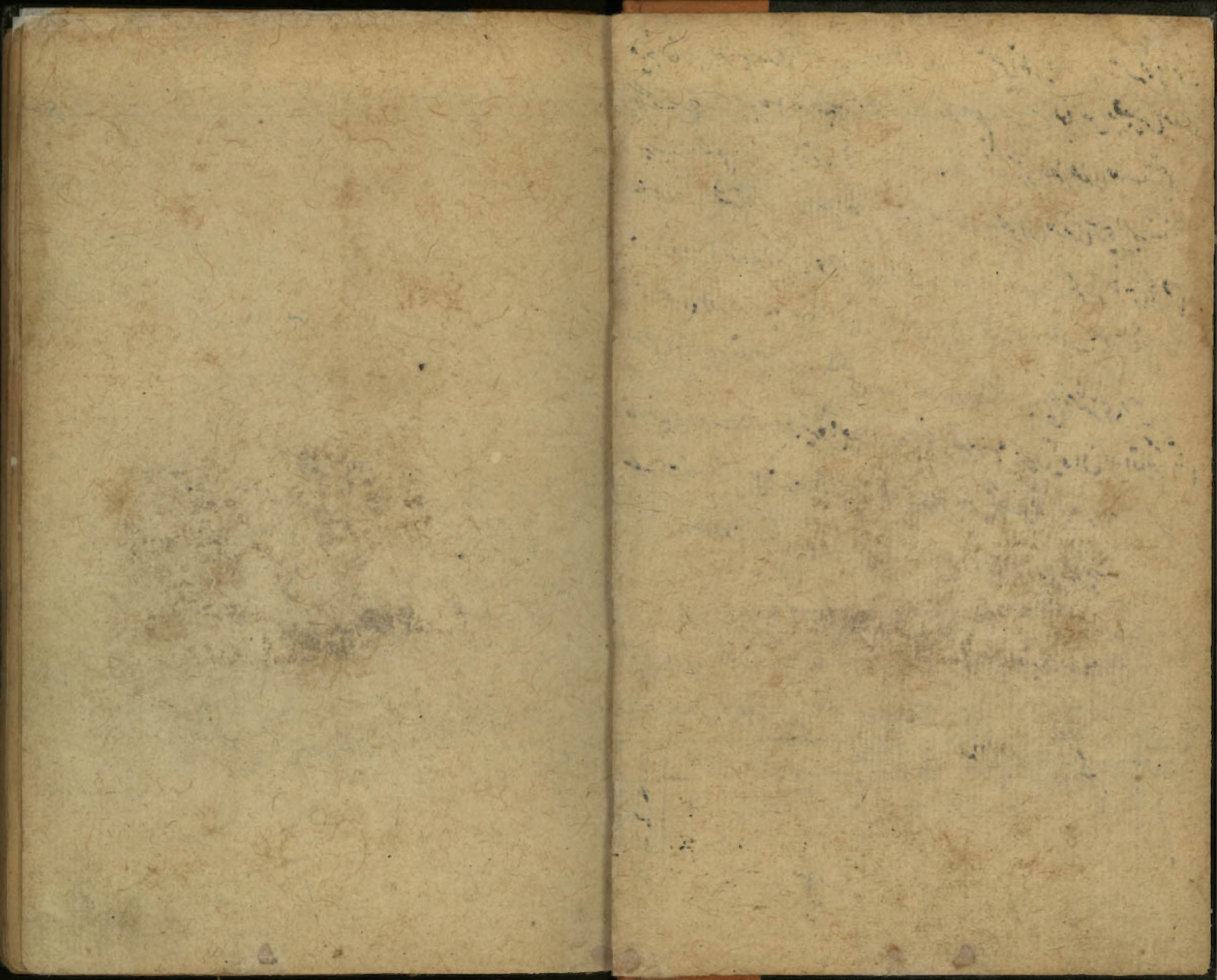
فصل اول - تبارون که بیاضی اور اهل عرب سیح سیاره کتی پس اکی حرکت است طالع طالع تاثیرات عالم طالع طالع
 اورده اکثر جیونین خوشتر می بین اور ایک سیاره ایک وقت پر حرکت کرتا - اور سعد و نحس پس حکم معلوم
 و این مح - اور بر ایک شماره ایک آسمان میں مقام جو وہ آسمان است نام سے مشهور ہو - اور وہ شماره
 پس پس تقریفاً ہر ماہ ہندی چاند چند زمان اور سوم بعزت مردور از قد و وزن آتہ کا نہ ہر پر کی ہوئی
 ایک آتہ گرد چہرہ رنگ سبز تر بعضی آبی فلک اول عامل روز شنبہ موکل جو ایل اقلیم بیغم - عطارد و بفرار
 ہندی بیدہ مردور از قدہ آتہ قلم زانوہر کاغذہ رنگی ہوئی گریا کی چیز کاغذہ رنگی ہوئی فلک
 عامل روز چار شنبہ موکل اسماعیل اقلیم دوم - زہرہ بخارسی نامید ہندی شکر بعزت عورت آتہ
 میں کسی بیدہ کے روز پر فلک سوم عامل روز جمعہ موکل میمون اقلیم سوم - شمس فارسی خورشید
 ہندی سورج آیت بشکل مردیہ قد و اندر گرد چہرہ دانی اور بایں صورت شیر کے دو لوہا تہ
 اور پیر ہندی ہوئی رنگ طلسمی فلک چہارم روز یکشنبہ موکل کلایل اقلیم چہارم -

میکم بخارسی بیرام ہندی شکل بعزت مرد شکر کی ایک تہ میں تلور دوسری آتہ سترائی ہوئی
 رنگ سرخ فلک پنجم عامل روز شنبہ موکل خرواہیل اقلیم پنجم - شمس بخارسی جیونین ہندی
 بہریت بشکل مرد و پسین کتاب آتہ میں کی ہوئی رنگ زرد و قد و بعضی ہندی فلک ششم
 عامل روز پنج شنبہ موکل یا مہا کیل اقلیم ششم زحل بخارسی کیوان ہندی سینہ بعزت مرد
 در اندر چہرہ آتہ دو کتوں سے عہد پنچ لہری کی گائی ہوئی اور دو کتوں خوشی کی دم
 کی ہوئی اور دو کتوں کی دالی کی ہوئی کی ہوئی رنگ سیاہ فلک ہفتم عامل روز شنبہ
 موکل ارتقا کیل اقلیم ہفتم -
 فراست و عطارد زہرہ شمس و پنج و شتری زحل +
 فارسی کی نام کے کو ایک تیر و نامید دان - جو خورشید بیرام و جیونین کیوان + اقلیم کی نام
 ہندی را حکم زحل شد - فلک چیس را شتری + فلک نہ کتان را پر کردہ سردی +
 شمس آند و خراسان زہرہ مادالہر + روم عطارد و زرق و بفرار را شد ہر تری +

نقشہ دریافت ساعت بطور دھلوب لہری

جب اقباب اعلیٰ ایک لکری بارہ اول کل کی ہو از زمین میں اور بود اقباب کی ہری لکری پیر
 اوسکی سایہ کو دیکھ کر اس نقشہ سے دریافت کری

ساعت	حصہ اول صبح	ساعت	حصہ دوم بعد نماز و روز	ساعت
۱	۲۰	۱	۶	۷
۲	۲۰	۲	۱۸	۸
۳	۱۸	۳	۲۸	۹
۴	۱۲	۴	۳۶	۱۰
۵	۸	۵	۴۰	۱۱
۶	۴	۶	۴۰	۱۲



ربیع
بسم الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

خالق خلق را حم و رحمن	شکر ستار کرد و گاه جهان
آنکه بی شبه و مثل دانست	آنکه بی خویش و یار پیوست
کار او بسیر جزو باشد	هرگز عقل را سپر باشد
هر چه گوید همه ز حق گوید	در همه کار راه حق جوید
نهند گام جز رضای خدا	نزد دم بجز رضای خدا
که در پید ا عقول دور ایشان	آن خدای که اول قدرت خویش
نیک بدخیر و شر از دست پرید	عقل کل را از آن میان پرید
قل هو الله یقین صفات و است	بی شبه و نظیر ذات است
که ز دور ملک پدید آورد	که ز دور و ملک پدید آورد
کل صمد برگ را کند بویا	طفل یک روز را کند بویا
غافر است و غفور بی بدل است	راحم است و رحیم لم یزل است

تأذ از سنگ چشم از خارا	قدرت او چو کس پیدا
نه بکس ماند و نه بکس	هر چه هست دوست در دو عالم
بادش همیشه در نهایت نیت	عقل را پیش ازین بداند نیت
یا الهی بختی حرمت تو	به بزرگی و نام عزت تو
که زمان معین نماخوان کن	مخ جان را سوزان کن
به هر از دو کسست و کنیدی	به غالیش ره خرد مندی
سوی درگاه خورشید می نشینی	در جوار خودش پناه می دهی

نعت سرور کائنات خواجه محمد باقر
 خواجه آن خواجه که هر دو سرای
 کرده از بهر ذات او پیدایی
 افضل و افضل و بی آدم
 تاج فرق سر همه عالم
 مصطفی آنکه بر سبیل آیین
 روییش هر زمان بجزه زین
 روح اعظم یکی ز خلیل آمد
 عالم و آدمش طفیل آمد
 بصفاش مقول مانرسد
 باو شای هر که انرسد

هر بر دین پناه ما او باد	عذر خواه گناه ما او باد
باد بر جان پاک او از راه	بیکران هر زمان درویشا
پس بر اولاد پاک بارش	باد بر جمعه دوستدارش
پس بر اولاد پاک بارش	باد بر جمعه دوستدارش
خواجگان شاه قافه فوین	شاه ملک سیر کوین است

در سبب تصنیف کتاب گوئی

پس ازین عهد بر زبان آورم	سخنی چند در میان آورم
بر کفایم زبان ربی را	بزم جز طریق اصلی را
روز از روزی فصل نشا	بودم اندر سراج تنها
در فرو بسته برویغ و خراف	مانده فارغ ز بیم لشکر و حریف
بود از بهجت رسول آیین	به قصد و شش زخم پند آیین
با خود اندیشه می کردم	وز بدان گوشه می کردم
در کف آدم و مائده آن عهدم	با دل شاد مانده و خورم

چون بخت یار کرد سوال
از من احوالهای مانی و حال
چون جوابش بگفتم بخت
سخن از نظم و نسب در بخت
بزرگان گفته دیگر میگفت
بزرگان گوید در می سفت
گاه از خیم و گوی ز خاک
گاه از مردم و گوی ز خاک
پس از آن گفت قطب بخت
آسمان و زمین آخر چیست
جوهر و فصل و پنج جنس کدام
ملک جن و انس طغر کدام
شش جهت چار طبع چون اینست
تشنش و آب از چه روایت
مترجم چون نه چیست مزاج
سبب مرض از چه چیست علاج
چیت سودا و بلغم و صفرا
از چه در جسمها شود پیدا
از بطن هر طرف میتافت
هر نفس بهره و گری باخت
هر چه از طب شفق و هیبت
در زبانی که بود از حکم است
یکدیگر را سوال میکرد و او
دندان قیل و قال میکرد و او
تا رسید او به علم دل و خجوم
کرده بود او ز من بسی معلوم

پیش او درج لطف بخت آدم
هر چه پرسید شرح آن دادم
چون بدانت گفت کای استاد
کس چو تو دوا این حدیث ندارد
چون تویی در سخن فصیح زبان
حاجتی دارم آن روا گردان
مدخل اندر خیم بسیار است
آنچه نرسد آنچه مشق است
لیک در دل مدخلی که تر است
نظم کن در دل این سخن که تر است
سخن خوب و بد نیز آید
ز آنکه در دل جاگیر آید
کرد از نظم مدخلی لغیف
که بگویند از وضع و شریف
پیش او عددان سرچشمه
بشتاب تمام غیر درنگ
و فتر چند پیش بنیادم
آنچه در یاد بود ز استادم
هر چه پاکیزه بودت ایسته
چون ملک با طعام بایسته
محمد را جمع کردم از اول
بنو شتم مفصل و مجمل
سخن را چون تمام کردم من
ز بهر آنکه نام آن کردم
هر که این را تمام گیرد یاد
نبود حاجتش هیچ استاد

لیک باید که چون بخواند این	کند ز راه مردی حسن
همست در علم ریل حکم تمام	زانکه چون مجتهدت در حکام
چون خبری بای حکم رسیدت	علمش مان دانش حکما است
بود نشتر بنظم آوردم	دانشش شرح روشنش کردم
لیک از روی ماه گرد و غبار	نقوان دور کردی بدشمار
کنم اکنون عیان بیابند	زبان فصیح نکته چست
بر عانی مراد باد آورد	خاطر خود ز من نیاز آورد
در خطای بی بینند آن مردم	بصلاح آورد ز روی کرم
هر که مادر اند به نسکی یاد	نام او در جهان به نسکی باد
بعد ازین نظم و سینه بر کنم	شرح اشکال بی نظیر کنم
به هم شرح صورت اشکال	باز گویم پیش تو احوال

صفت شکل بخوان گوید

۳۳

دروسته نوح شکل بخوان	علم او بر حکیم آسان است
صاحب خانه نخست بود	خاک خوب خلق نخست بود
درویم خانه سه عدد دارد	هیچ خاطر ازو نیاز آرد
الف و فاء بخانه اول	دارد ای خواهر از حرف حمل
پنجشتم ز جیش از تو تعلیم	در ششم خانه داد مرد حکیم
برج او توس کوشش جرس	نزد شیرین سید دان نفیس
شترتی و معدنی و ناری دان	زوجه جایی کاکاری دان
گرم خورشید بزرگ چون دینار	طالب است و سرخ در همه کار
خوش اقامت خوب است او	همچو روشش فعال سیرت او
سویچش مسجد و عبادتگاه	هست زان آن ارباب مودعا
قامت او در از ریش کلان	دارد از ما بهامه رمضان
بیست و نه درجه شد و رقت	کرده اندر حساب حرکت

۳۴

جلدی

صفت شکر
 درج و دردی و زنج و زرد و گر
 قبضه اندیش بود که خبر
 بیت ثانی مقام آن باشد
 لذت و عیش کام آید باشد
 عدد او بخانه دوازده پنج
 تو صد و بیست دان فرخ
 حرف او کاف غلامش بود
 در ده یک القول مرد حکیم
 چون دو اول بود روی تو
 روز یکشنبه شش رخ شمس
 میج او شیر کوکبش خورشید
 سر و شکست سعاداد
 غایب است و جنوبی و کابینه
 طبع شیرین و قلیل نادانی
 مونسش هر غرب باز است
 روز شنب خلق را بود کار است
 و در آن سال وکیل غریب است
 زبل غلام سوز و آتش است
 قاضی او میان و فضاخر
 درجه اش در ملک بود و دان
 صفت شکر
 در ده یک القول مرد حکیم

صورتش در آن اثر سر مهر
 قیصر و راج حکم آن باشد
 این چه جسم است آن چه جان باشد
 در سیوم خانه و آن مقام آورد
 نیست بر خاک و کینه کام آید
 بیست و بیست یک عدد دارد
 عدد پنج است از درج شمس
 حرف او م غین از شکین
 داد او سیصد و زده و دویست
 و بیست و شش بیست و شش
 میج او و کوکبش زحل است
 شرف و محقق و بر و برگ
 جای او در آن است و نگذر
 قاضی او در آن تیر و برگ
 تیر او ستاره بیست و شش
 بیست و پنج درجه شمس
 چنان که از آن ایام چه
 این چه جسم است آن چه جان باشد
 نیست بر خاک و کینه کام آید
 بیست و بیست یک عدد دارد
 عدد پنج است از درج شمس
 حرف او م غین از شکین
 داد او سیصد و زده و دویست
 و بیست و شش بیست و شش
 میج او و کوکبش زحل است
 شرف و محقق و بر و برگ
 جای او در آن است و نگذر
 قاضی او در آن تیر و برگ
 تیر او ستاره بیست و شش
 بیست و پنج درجه شمس

نورده و جبهه در دست

صفت شکل عقل

فرد و فروج فرد ای سرور	عقل دان بی خلاف
نیست بر میت و ساق	خس بر اهل فاسد و خور
عددش در دهم که از تقسیم	پناه هیچ داد مرد حکیم
حرف او نون ششاس در ده	از ده وضع با طریق شمار
پس از جش بخانه بخشم	روز شنبه رسید از تقسیم
برج هود که کیش کیوان	مهرم خورک جنوبی است گران
خاک و کانی دست رنگین	نور طرش ترش شد تان
جای او کور سبز و سنده	هست از ان جان بود ترینه
صورتش بر چشم جنگ آور	بینش پس بر کار و حکم
از از ان کاه قشمت بر دهان	ده در راه همه شمعان
از جان و کس و جرم نیست	اندرین قسم بر زبان حکایت

صفت شکل انکس

ای خوشه خصال خوب سیر	بشنو از شرح و صفت شکل دیگر
تا پیشش تو را ز کشف ایم	در پویشید باز بنسجام
شکل انکس عکس جان است	علم حکمت بخوان که دانی است
چون به پیستی سنج فرود	بیز انکس نام او ششم
خانه بهفتش مقام بود	در بدی کردن او تمام بود
عدد او بخانه ششم	بشنو و شش دان به شش نام
در دهم با و صادر در ده	بشنو و مکن تو عمر و وف
در پنجم نمایند ویدار	بجز شنبه مزاج او شمار
برج او دو کو کیش زمل	خس و ماده گران و با جمل است
خاک است و جنوبی و کانی	مخ شرو و جز ما داسینه
مسکنش جای که بر کانی	قامت او در نه بر فتن دان
صورت او سیاه برده و شست	هست ز ان که بر ده و کشت

فراوانی و شرف و بزرگی	بیت با شرف و بزرگی
بیت او در هر دو جهت	و در هر دو جهت

صفت شکل حروف

ای که برادر روی و قیاس	حرف او در هر دو جهت
بیت و شرف و بزرگی	بیت او در هر دو جهت
بیت و شرف و بزرگی	بیت او در هر دو جهت
حرف او قاف و جیم	در هر دو جهت
حرف او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت

صفت شکل حروف

چون شرف و بزرگی	بیت با شرف و بزرگی
بیت او در هر دو جهت	و در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
حرف او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت

صفت شکل حروف

بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت
بیت او در هر دو جهت	بیت او در هر دو جهت

بست دعا خور در مقام بود	کاره بخور و بخام بود
عدوش در نیم چهل پنج بست	عادل در یک و سی بست
در ششم خانه قوی دارد و	که در خوف و اوقای دارد
چون نشید به بیت اول در	روز یکشنبه اش نوج ششم
گویش از آب چشم شیر	در شعله است چست و شیر
شرقی و غربی نای دارد	صدقی گرم شکست نیز خورد
خوب در آب چشم شعله است	چار سوی و بلند بال است
در صفاتش سخن فراوان است	سکنش با بی فقر سلطان است
بست زان آن امر فرمود	در ششمش صفتش سارام
بست و وقت از ج در است	ترتیب یافت از رکعت

صفت شکل نفره اندامی گوید

نفره اندامی که نزدیکه انام	عکس آن ران بقل این نام
نیست لوفانه و خاند و یک	سود و ماده سرد و بری شکست

عدوش عین ماست ایصال	در ده و دو و شش و ده و افال
چون پنجم به پیش بقیاس	حرف او غریب و شین نشان
روز پنجمش بست و ششم	که نوج او بر سدرت ارم
برج او جوت کویش بر سر	زود نرم و شالیت نفیس
آبی است و باقی و شیرین	بشوی تا بگوشت بستن
موضعی بستان فقر بلند	بست زان آن ادب بلند
شیرین خوبان نیکو روی	بیش پس بلند غیر روی
قامت او میان و آن یقین	ماه و اقد نصبت کذب این
پرتو از جبهه شد در شکست	دارد از حساب در حکمت

صفت شکل دیگر در حال

صفت شکل دیگر در حال	گوشت کن تا گوشت تمثال
بست سه نوج و ای مهر	عقبه النارج است این مگر
در آواز جوت دارد و لیت	کذب و نفاق کار و لیت

عددش در ده شصت و هجده	نود و یک نهاد از تقسیم
حرف او حاء و بیست و هفت	حرف او حاء و بیست و هفت
شبه نون او باشد	عاقلان را نهر نگو باشد
برج او بر کوکبش دشت	از شش یک و هفت و نوبت باشد
صورت او بر کوکب است	است از آن سال و ایل انگار
گرچه چشمش دور از بال است	هرگز گوشت و خود از است
موضعش رودخانه زیاده است	رجب از بابا و راه است
قسمت از وجه از ده او است	بیست و سه در شش و یک

صفت نفی المذکوره

فروان و وفود آید پس	نام او نفی نفی نفی
در ده مقام دارد او	شورش و جنگ کام دارد او
عدد او بنجاده چهار	عدد پنج از هر طریق شمار
چون کند سوختن و رفتار	عددش بیست و نه بشمار

در ده نام چون بود و طشش	حرف او ساد و آن را طشش
در ده شصت و هجده	در ده شصت و هجده
عقدش برج کوکبش بهرام	آبی است و نوبت و خود کام
سر و تر از ریش شش و نوبت	در جهت از شمال و شمال و میل
شش و پنج و آن بنای و شش	نیت غالی و بی خوف و ترس
موضعش از ستان آب معان	باشد از جنبه امروان و آن
چشم و غیره بر تالست	سرخ روی و میان بال است
کاهت است خدای عز و جل	دو نامش جمادی الاول
بقیه درجه از شش و یک	خیز ازین حرف و نوبت و میل

صفت سل عتبات الکریم

زوج سکه فردی شکال	نمود غیر عتباته الداحل
سایه خانه ده و چهار است	ماده و سکه خوب کرد است
غریب و بادی است و قد بلند	هست مطلوب عشق بی مانند
عددش شش بود بیست و یک	زادها حرف است در شش

در وقت نماز روز جمعه نرسد	است پس دست اندازن مخرج
بجای آوردن کعبه و پیش از هر	است بادی و غریبی و شنبه
گرم نرم و دراز حیوانی	چرخش برین بطور تا دانه
بر موش بستان یا شکار	است از آن است یک چرخ
کره روی دراز بالا است	خوب غنای و چشم شکار
سیرت و وصف در طول شد	ماه او را ریش اول شد
ده و شش در هر شد و است	در دانه حساب در حرکت

صفحت اول در مخرج گوشت

صورت اجتماع در استاد	نوع و وفور نوع درم یار
بست او خانه و پنج است	گاه نور حجت است که در پنج
در ده و یک و پانزده او شش	عدش شش و شش بودین
در ده و پنج حرف سین ده	دل که شادی گوی فرین دارد
چهار شش و پنج او شش	در سیم خانه ای بر گشت نهاد
بجای آوردن کعبه و پیش از هر	گاه چون گمان گوی تیر است

نرسد بعد غنای آن و	باشد او بر زبان بنوع و
بادی و غریبی است حیوانی	چهار سوئی بنفش تا دانه
نکات او بند و نکش دانه	موش خان بنفش دانه
زرد چهره است لاغر خوش داشت	است از آن است یک چرخ
گزارش است و سیل نو ای	است در دانه ای یک چرخ
بست و دانه است و در حرکت	در دانه حساب در حرکت

صفحت اول در مخرج گوشت

صورت اجتماع سیرت او	چون شنیدی زمین تمام بود
بعد شش زمین تو شکل طریق	که در دانه و یک و پانزده
چون به جینی چهار فرود است	به یقین دانه که کل موش است
در ده و شش و پن بود او را	سعد خلق و حسن بود او را
چون سوئی چرخ کند رشت	عدش است پانزده شکار
عد و دانه ده حساب	صد و پنج است از طریق شکار
در ده و شش و حرف او شش	در ده و شش و حرف او شش

و در روز قول من میجان
خود را ده کبود و در زیر
جبهت و پیش طویان
راه در آن شناس با شکیان
بنده کوئی و حیف خندان
شد صفات طریق حیرانم
یا در گریزین سخن بعضی
و چندم مزاج روز قمر
برج فرحک که کسب فرست
و آبی است و بنایی از تو وال
و خوش است و راه از آن
قاست و در دشت کوهی
نیت با چشم و راهی با هم
قسمت در چشم بود و در

شرح احوال خاندان بزرگداشت
 ای ستم سنج عالم قدسی
 ز پر بایت ذر عشق تا کرسی
 هر چه خوی ازین دیرستان
 یاکوید بکین نفع رسان
 تا ز علم تو بهر دور گردد
 و ز بهر نیک با خبر گردد
 صفت عقل کنی راعی تمام
 چون بکنتم بیان بیان تمام
 شرح احوال خاندان بزرگداشت
 در دوشش تمام با بر صفت

اول مرثیه نژاده بود خانه
 اولین خانه تن و جان است
 نقل نژادیک حالت احوال
 چارمین خانه ضیاع و غمار
 بیت چم زان فرزند است
 بیت سادس غلام بگری
 غائب و نود و نه روزان منت
 بیت تاسع علوم و غریب بود
 عمل و شغل و مادی و سلطان
 یازده خانه امید و حسیب
 ده و ده بیت بنده زان است
 سترده بیت طاعت و قرب

و از آنجا که در این کتاب
و از آنجا که در این کتاب
و از آنجا که در این کتاب

ملک شاهان خنده بود خانه	نیست زب و دق و رقص
اولین خانه تن و جان است	دویم احوال و رزق و دین
نقل نزدیک حالت احوال	در سیموم خانه و در شب
چهارمین خانه دنیا و عقار	از آن ایام و مقام گنج شمار
پنجمین خانه و غریزه	خبر و عشق یار و دوست
ششمین خانه و غلام و بری	سحر و جادو و دان و سحر
هفتمین خانه و غم و غم	مرگ و مرث و دان و غم
هشتمین خانه و غم و غم	سفر و دور و غم و غم
نهمین خانه و غم و غم	حکم و دین و غم و غم
دهمین خانه و غم و غم	خود و دین و غم و غم
یازدهمین خانه و غم و غم	مسکن و دشمن و غم و غم
بیستمین خانه و غم و غم	چهاردهمین خانه و غم و غم

[illegible]

فصل دوم

۳۱
 جدول ضرب
 این جدول را در خانه کتبیه
 شکل آن خانه در زیر
 فوق آن قرار دهی
 یا هر قدر در با تو بود
 حکم که این جدول را
 جدولش ثبت کردم

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

طریق اوایل در بیرون آوردن
 کیمت مانند تو فیح علم
 بر سر شاخ حکم کن آنک
 در هر کس که میکان غفل
 ظاهر از آن سخن جایست
 هر کس طریقی را که است
 هم برین طرز و طرح افتاد
 سیاهی و تکان بیان بکمال
 رنگ بویست ز بیست تالی
 بیت را که مقدمه و اصل است
 ز ششم نیز تربیت ز فایست
 هشتمین خانه فخر و اعلی است
 و هم ز طبع او نه بیرون است

۱۱۱
 ۱۱۰
 ۱۰۹
 ۱۰۸
 ۱۰۷
 ۱۰۶
 ۱۰۵
 ۱۰۴
 ۱۰۳
 ۱۰۲
 ۱۰۱
 ۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

طریق ثانی در بیرون آوردن
 هر کس که از جبهه برسد
 خانه او سخن جایست ز فست
 حد و حدیثی ز طبع و بیست
 رنگ بیان سفید زرد بود
 است شیرین و شیرین کمالی هم
 چون جماعت سیاه و سیاه
 است کانی در سینه و سینه
 است رنگ بیان هر که سینه
 نقره خارج جو کانی زرد است
 نقره داخل بیانی و شیرین
 عقیده خارج تو سمدی و دانش
 چون نقره از زرق و سینه بود

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

لنقطه تار را بود خالص
و بود باد و در عهد بسیار
آبی را بسته آن بنای دانی
و بود نقطه عاشق حیدر پرست
هرگز گرفت و در پیش پرست
و در برابر بود و لیس و گداز

سودنی و آن جنی تو ای طالب
جنی حیدر پرست باد و بار
باز قاضی شش را تو گمانی دانی
بس حد از گداز باید فریاد
حکمت از در گدازان در پرست
گداز آن چنین بود ای شاه

نوعه پزیرنده محترم کمالی لون جنبی

چون زوی را مل خانها بمطالع
بنگري سوي خانه نيز دران
عدد هفت شش شمير درست
آنچه باقي ماند از تقسيم
محرمانه ي نوادي سخن بگويد
نارنگه ي بوزارده بحساب

در تاریخ ایران و اسلام است

[illegible]

نقد ندی از دست مجرب
 فایز هم نمرای باوی آن
 طرح آبی و دکانی ای را کش
 آنچه باز بخانه لا قسمت
 حرف آن شکل را که خانه بانی

طرح کن نه از اشرفی
 باره و نه جیگن زان
 ده و چهار ست ای شکله کش
 مسکن از راه دانش حکمت
 تاجی و رسم را تو حاصل از آن

[illegible]

احکام و فرائض

مرحبا ای پند و خوش رفتار
میرم عقل را هیچ توئی
سخن را زان زبان بکشائی
چون شدی و آلف بدوستی
فصل از وج عظمت برادر
دیگران را بکم و فوج توئی
جو هر از وج داشت بجای
سوی احکام توئی همیشه زوای

[illegible]

از چندی بمسک این بنگر
 حال امثال و بدل گزین
 سعد و اهل اگر بود چنان
 که در این عالم چنان
 از هر سال به وقت مد
 شش و شش و شش و شش
 جو و گندم مرغ و مرغ
 قیض خانج و مرغ و مرغ
 تنگی سال و قوط ابراهیم
 سعد و شش و شش و شش
 در میان حال غنچه شش
 طلال آن یکشند جو و مرغ

[illegible]

شماره اول در روز پنجشنبه

هر کس از خود سوال کند
 هر کس عرقه پیرسد باز
 فقط روح و دل فرو بران
 آنچه از آن بی مانند باز
 هر کس آن عرقه پیرسد باز
 در خود است و شکر است باز
 جمال

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

آن عدد عمر او بود و درست
 هست او تا سال آن
 چو برانست این سخن به تمام

و نه در آن قول بی و کمال کند
 و نه در این گفت نیست خردمند
 شاهزاده شاهزاده بگویند
 طبع کن بر صورت لقمه روان
 خردمند بگوید خردمند
 در عدد است از این بگویند

یک سال این شرط را بدست
 زایل از بیم روز در نگاه
 حکم کن سال بی و نه به تمام

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

قال وحرکت کلمه حسن

[illegible]

اوجاع از بود بقال بجان
 اوجاع بود یقین سیران
 بچو سوز شود زبان جهان
 قامت او شود بجا کفان
 چون کجی ناز بگذرین بیخ
 بر دل بستان نسیه مدخ
 کز فالت طریق شد زمار
 او دو آساید زشت یا کویا
 ناکشوده دمن زخم بگزشت
 نارسیده کل زین بگزشت
 ماموش از رویه بکشد
 پذیرش از سینه و نهاده
 نقره داخل شود پسیا
 شد قرانش لیک و پیا
 چون قرانش رو یک بگزشت
 و نفع عالم چو اینچنین افتاد
 خرم آنکس که دل پر مباد
 چون بی دل بر این خراب آباد
 کافرت عمر سیر بر پیاد

ل	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	

ردست اندر گشته خواب کرد

سوال که در کتب است
 حکم کس از حال عمر رسد سال
 که تو از بود علی کین این حال
 که چه شکل از دست و جلال
 خبر کین بر دو شکل برانی الحال
 تا چه می آید بر دل ز حال
 اگر کن شکل باقی در حال
 عدوش باز یافتی نه الحال
 پس با بدید بر شش احوال
 که بر زشت بقیه یا سوال
 از معات است حکم برده است
 جفته را بر بنات میوز است
 متعذرات تا ساه یوو
 از دیدیش سال را گوید بود
 حکم کین ریل یا جدا بود
 از نورین علی یا حطای بود

سوال که در کتب است
 حکم کس از حال عمر رسد سال
 که تو از بود علی کین این حال
 که چه شکل از دست و جلال
 خبر کین بر دو شکل برانی الحال
 تا چه می آید بر دل ز حال
 اگر کن شکل باقی در حال
 عدوش باز یافتی نه الحال
 پس با بدید بر شش احوال
 که بر زشت بقیه یا سوال
 از معات است حکم برده است
 جفته را بر بنات میوز است
 متعذرات تا ساه یوو
 از دیدیش سال را گوید بود
 حکم کین ریل یا جدا بود
 از نورین علی یا حطای بود

۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

سوال که در کتب است
 حکم کس از حال عمر رسد سال
 که تو از بود علی کین این حال
 که چه شکل از دست و جلال
 خبر کین بر دو شکل برانی الحال
 تا چه می آید بر دل ز حال
 اگر کن شکل باقی در حال
 عدوش باز یافتی نه الحال
 پس با بدید بر شش احوال
 که بر زشت بقیه یا سوال
 از معات است حکم برده است
 جفته را بر بنات میوز است
 متعذرات تا ساه یوو
 از دیدیش سال را گوید بود
 حکم کین ریل یا جدا بود
 از نورین علی یا حطای بود

اور بود در بهوت خوف خطر	عقل یا اجتماع است یا پست
یا با یکدیگر بیاض یا انگیس	یا در شکلهای خوش و خس
بیگانه و فقی است آن بیمار	گویا تا کم گستره در اختیار
اجتماع و بیاض و شش و خشت	کفن است و خانه پخته و پشت
است انگیس نیز در اول	عقل در عاقبت از روی عمل
صفت گویا زان بیکدیگر در	یا در گران که یاد آن ز تو دور

سوال این بابا چگونه می باشد

در بهشت شرح بیماری	کمز چه بیمار شده بگوید عی
در ششم خانه شش نظر کن	تا زنگر در او شود روشن
خانه او شش اگر دانی	از خود شش باشد بهین برقی
در دهم خانه چون نشیند فال	ریج و جاریش بود از مال
در سیم خانه فال گزاید	غش از نقل و خویش و زواید
در چهارم خانه فال شصت	در پنجم شش ترس جان لیت
چون به شش شصت خانه شش	از جهت نشاء بود از شش
چون به شصت شش	او از خانه از بی تفاوتی درم



خانه خوف بیشترین باشد	در نیم خواب یا بخت باشد
دکم از شش و یا به شاه و میر	بست بیمار شش بر آن که میخیزد
ده و یک خانه از جهت بار	کشته تن بخند دل بیمار
ده و دو خانه از غم و شش	کشته بیمار ای برادرش

مجموعه از این چهار خانه در شش

ریج بیمار از شش میماند	که شش را بست باز سردی آن
خند بیمار کن تو نظر	نیک بر این از خنده شش
آتش کم شش میماند	کم تر بودی است بخوابش
سرد تر بودی است در حال	حاکم سرد شش دان احوال
چاری خانه سعد گر باشد	در ده و دو نشید تر باشد
در بود برخلاف سعد نظر	خس دانش تمام خوف خطر
در بود سعد بخین خانه	شش شش بست نگر خانه
عمر فلک سوی شش بست بیمار	باشد ای حکیم بگوید کار
خانه چار نیم که نشست	در وی شش شش مفید تر است

مست گرفته و بر پشت نهاده در نه خود میوه ابر است آینه	سوال که درین گرفته کی گفته است
در بر سر نهاده و بر پشت نهاده سکه از ریل خود کند فی الحال اولین و نه اگر بود داخل چون از میان ترا رسد مکرر در دویم خارج راست پانزده	سوال که درین گرفته کی گفته است
در بر سر نهاده از کله امین سو چون که نقطه های ریل شمار بر بانه های از مشرق و ان سکه بانه شمال چار و جنوب	سوال که درین گرفته کی گفته است
در بر سر نهاده و بر پشت نهاده خارج از ریل داخل از بانه	سوال که درین گرفته کی گفته است

خان دویم از خیم و فروخت نهاده در دویم خان خیم بر آید در سیوم خان خیم بر آید	سوال که درین گرفته کی گفته است
عقد را اگر وطن بود میزان باز در خانه چسار و طین ایچنین سینه کفر شود در سیوم خان حمره آید باز	سوال که درین گرفته کی گفته است
باز یا هم سن ای سینه در بود خارج آن کجا بای در بود از آن هم نشانه بود درست کور ریل را تلف کن نیکش آن و نه به بدید بود از بلا و غم و خطه هر کامرینه و سیم و زر باید	سوال که درین گرفته کی گفته است

مگر به پرسند که مال دست نایه	و در کیم سعد که بود شایه
بشکنین سعد که بود در مال	مال باید به دست درو ز مال
مگر به از تو فال به شایه	مال خوشه به دست به شایه
فرست که چاره تو با اول	شکل بیرون چون از مال
گزاران خود در خلست ببال	بنا به دست از مال
و در بود خارج او شبالی نه	فال قسطن در بر شایه
بر بود ثابت او توقف کن	بوی نه از قلب حرف کن
شکل اولی چو در دهم آید	یا سیکوم در چهارم افزاید
این دو سه خانه است در کنار	دزد یا بی بخت دولت یار
غریب خانه گر شود مکرار	بکس بعد از او را بشمار
سر کی دهم که باشد	در دهم شد هم در شایه
در ششم شد هم در شایه	ایچنین است رطل را در کار
مگر به پرسند که در دهم به مال	مرد نکسین عقد من در مال
این ششم شکل نه به دهم در مال	دزد آن مال را در شایه

ال

مگر به پرسند که مال دست نایه	مگر به پرسند که مال دست نایه
بشکنین سعد که بود در مال	مال باید به دست درو ز مال
مگر به از تو فال به شایه	مال خوشه به دست به شایه
فرست که چاره تو با اول	شکل بیرون چون از مال
گزاران خود در خلست ببال	بنا به دست از مال
و در بود خارج او شبالی نه	فال قسطن در بر شایه
بر بود ثابت او توقف کن	بوی نه از قلب حرف کن
شکل اولی چو در دهم آید	یا سیکوم در چهارم افزاید
این دو سه خانه است در کنار	دزد یا بی بخت دولت یار
غریب خانه گر شود مکرار	بکس بعد از او را بشمار
سر کی دهم که باشد	در دهم شد هم در شایه
در ششم شد هم در شایه	ایچنین است رطل را در کار
مگر به پرسند که در دهم به مال	مرد نکسین عقد من در مال
این ششم شکل نه به دهم در مال	دزد آن مال را در شایه

مال که خند

فکر بستم در اولین خانه	دویم و ششم و ششم و ششم
بستیدن خانه بازده ده و دو	صفت بیکانه نوزده و شش بود
بجین خانه باشد از فرزند	در ششم شده بستن و بستن
اولش شش بازده خانه	در ششم از نوزده و شش
اول و بازده چو شش تمام	در شش و شش و شش و شش
چون در اندک خانه در خلی شد	مال و در ده تو حاصل شد
زرق بسیار غم بود اندک	یابد و نخت و دویم بی شک

در ششم حال رل تا پیداست	در ششم و شش و شش و شش
بستیدن خانه بازده ده و دو	صفت بیکانه نوزده و شش بود
بجین خانه باشد از فرزند	در ششم شده بستن و بستن
اولش شش بازده خانه	در ششم از نوزده و شش
اول و بازده چو شش تمام	در شش و شش و شش و شش
چون در اندک خانه در خلی شد	مال و در ده تو حاصل شد
زرق بسیار غم بود اندک	یابد و نخت و دویم بی شک

فکر بستم در اولین خانه	دویم و ششم و ششم و ششم
بستیدن خانه بازده ده و دو	صفت بیکانه نوزده و شش بود
بجین خانه باشد از فرزند	در ششم شده بستن و بستن
اولش شش بازده خانه	در ششم از نوزده و شش
اول و بازده چو شش تمام	در شش و شش و شش و شش
چون در اندک خانه در خلی شد	مال و در ده تو حاصل شد
زرق بسیار غم بود اندک	یابد و نخت و دویم بی شک

در ششم حال رل تا پیداست	در ششم و شش و شش و شش
بستیدن خانه بازده ده و دو	صفت بیکانه نوزده و شش بود
بجین خانه باشد از فرزند	در ششم شده بستن و بستن
اولش شش بازده خانه	در ششم از نوزده و شش
اول و بازده چو شش تمام	در شش و شش و شش و شش
چون در اندک خانه در خلی شد	مال و در ده تو حاصل شد
زرق بسیار غم بود اندک	یابد و نخت و دویم بی شک

منقلب گردد سپرده بود
 ذره آن مال را که برده بود
 نیست آمد توقف اندر حال
 در ده و هفت کن نظر احوال
 سود و دخل اگر بود اخیام
 یا بد و جاه و مال و نعمت تمام
 مال در دست خود بود بارش
 حق رساند بهمت و نازش
 سر بلند است بادانش
 لیست است آب و خاک را پیدا
 آب و آتش اگر بود و غارت
 آتش فتنه است و جنگ بلا است
 آتش فتنه است و جنگ بلا است

سوال که در
 در بر سر کزن بود واره
 هفتین را نظر بیاید کرد
 شکل زمره شکل ماه و رنگ
 و اندرین رمل من چنین سخن است
 در بر سر کزن از کد این راه
 جمع کن نقطه های برین توهم
 طرح کن چار اول از مشرق
 و در دم مغرب است ای عاشق
 سی و یک و آن شمال و جنوب
 بعد از این ره غامی اورا آب

سوال که در
 اگر کس از دوزخ از آن و باز
 برسدت باز مرز خوف و ناز
 سوختنم نظر کن و بشنم
 تا در حکام او بگردی کسم
 اگر سوال از اینها کردی
 بنگر تا در وجه حسن دارد

اگر

حرف جانی در پیش برسد
 یا غنا و فقر پیش برسد
 سوزی بغم نگاه بایک کرد
 حکم زمان جایگاه بایک کرد
 شکل غم اگر جوان باشد
 با یقین دان که زن همان باشد
 در بود و پیران بود هم پیر
 شرح آثر انون کم فقر پیر
 نفی الخ جوان باشد سال
 است بی سبب کند حال قتال
 گوشت و عرق مایل است جوان
 نفی الخ جوان باشد سال
 است بی سبب کند حال قتال
 گوشت و عرق مایل است جوان

سوال که در
 در بر سر کزن بود واره
 هفتین را نظر بیاید کرد
 شکل زمره شکل ماه و رنگ
 و اندرین رمل من چنین سخن است
 در بر سر کزن از کد این راه
 جمع کن نقطه های برین توهم
 طرح کن چار اول از مشرق
 و در دم مغرب است ای عاشق
 سی و یک و آن شمال و جنوب
 بعد از این ره غامی اورا آب

سوال که در
 اگر کس از دوزخ از آن و باز
 برسدت باز مرز خوف و ناز
 سوختنم نظر کن و بشنم
 تا در حکام او بگردی کسم
 اگر سوال از اینها کردی
 بنگر تا در وجه حسن دارد

در بر سر کزن بود واره
 هفتین را نظر بیاید کرد
 شکل زمره شکل ماه و رنگ
 و اندرین رمل من چنین سخن است
 در بر سر کزن از کد این راه
 جمع کن نقطه های برین توهم
 طرح کن چار اول از مشرق
 و در دم مغرب است ای عاشق
 سی و یک و آن شمال و جنوب
 بعد از این ره غامی اورا آب

سوال که در
 اگر کس از دوزخ از آن و باز
 برسدت باز مرز خوف و ناز
 سوختنم نظر کن و بشنم
 تا در حکام او بگردی کسم
 اگر سوال از اینها کردی
 بنگر تا در وجه حسن دارد

در بر سر کوه دست نشین
 بگره سوی عاشق در این
 حکم از خورشید من و اهل
 در احوال از غم غیبت است
 شکل منم اگر بودی چه
 در بر سر کوه باز یاد مال
 و اگر مال از دست بگریز
 شکل منم که را افتد بدین
 در بود بر خلاف این احوال

سوال در مقامی
 که خدای اگر سوال کند
 رمل پای زلف نظر کرد
 خبر عاقبت ازین عدل
 خاکی درین عهد است
 درین سوال ازین حال کند
 منم و دست ازده خبر کردن
 خارج از هست خشن که دران
 که در این چرخ بچرخد پیوست

صفی و خنجره اگر باشد
 تو سینه بپای خود نبوی
 طایفه خویش را و طایفه زن
 طایفه هر دو گر بسایه خوب
 آب اشک من درین قفس
 اول و شانه زده چو مد بود
 که بود یک از زنان پرست
 پیوسته و هفت بریاس بود
 صفت خارج فرخ لغوی دیگر
 باز آگهیست قلم بر بسیار
 زن بخار و باشد و نایب
 که ششم و نیم بیار باز
 ازین منم سوال که در میان
 که بر سر کوه باز خبر
 پیوسته از تین و طایفه است طایفه

سوال در مقامی
 که خدای اگر سوال کند
 رمل پای زلف نظر کرد
 خبر عاقبت ازین عدل
 خاکی درین عهد است
 درین سوال ازین حال کند
 منم و دست ازده خبر کردن
 خارج از هست خشن که دران
 که در این چرخ بچرخد پیوست

بعضی در اصل و بعضی در اصل نبود چنانکه گفته یکسر می بهرتین شکل غرض اگر باشد	بر یکی زین بهمت شده و اصل شرف و دلشش بود بر یکی اینچنین زن بشوهر فرزند
از خانه بیرون آمدن که این مگر یک برسد که از خون رسل باید کشیده ز باشتش	زنی که در خانه باستان تا بدین می گوید سر را می کش بکند کرده با شکر آن سگار
درین فرقه نام زن باشد سبیل سار و بقوم و شوهر خود	کرده و یا ازین شدن باشد شوی بکند از و و بزر خود
زین خانه بیرون آمدن که این مگر یک برسد که از خون	که شده حقیقت با بهمت و ناز ز بهشت و دوزخ و کز در
خوف باشد در اول یک خط شکل اول چو سحر باشد بکند	تا بهشت روز بود از آن بجز او بدین خانه بکند مکرر
شهرت است غایت و خالی	اینچنین می نماید اندر خالی

سر اول ده و شود و شاد مستطیل الیقا در	کرده اند بر لاله چشم از ده غایت به چگونگی است
مگر یک حال برسد غایت نقطه بای تو را می جسد	باز گویم اگر بود طالب طرح کن بهشت بهشت خوش بکند
بر جبهه باقی طرح می ماند مال غایت به جسد شکوکان	بخشش کردن چانه با بای در بود و کس است مگر گردان
خانه اول و پنجم بکند چون درین بر سر شغل دالت	بازده را در گرد و ز نظر غایت از آن بهمت می بالکت
سعد و ملکی از بود و بهشت سعد خارج از بهشت آمد	غایت زود سر سدری لغت غایت زود بی گفت آمد
تفسیر خارج اگر بود بنظر شکل اول اگر بسته آید	دور تر میرود از آن کشود سیرده را بهدو گذر بایک
چون نمود خارج و با فانه بچشم و لب و زان و فانه	غایت بهشت دور باشد از فانه بهفتم اندر شبات و با فانه
چون درین خانه بود و ملکی	غایت در زمان شود حاصل

باز غایب خبر رسید فی الحال	که رسد شاهان یقین بر حال
نفره داخل و تفتیش داخل باز	اجتماع و تفتیش هم در ساز
اگر این جاسوسان را بشمار	کرده باشند بشماران هزار
غایت زود پا خبر رسد	حکم در سر از زمین اگر برسد
از خانه برون	سوال در خانه
حال غایب اگر رسد باز	کی بیا می شود بگویم ساز
سعد داخل اگر بود اول	باز تکرار باز به مثل
غایب اند به پیش شاهان	با همه دوستان شود ساز
گر نه عقد گریه بر فغان	غایت برسد و یکسال
از خانه برون	سوال در خانه
گر بر رسد حال غایب	بفتقین غایب است به شکر
مال غایب به تفتیش می	در داخل و سود مال و خارج کو
بفتقین رسد حال غایب	در بود و تفتیش حال او مطلوب
در خانه برون	سوال در خانه
روئی از بیرون	روئی از بیرون

باز غایب خبر رسید فی الحال	که رسد شاهان یقین بر حال
نفره داخل و تفتیش داخل باز	اجتماع و تفتیش هم در ساز
اگر این جاسوسان را بشمار	کرده باشند بشماران هزار
غایت زود پا خبر رسد	حکم در سر از زمین اگر برسد
از خانه برون	سوال در خانه
حال غایب اگر رسد باز	کی بیا می شود بگویم ساز
سعد داخل اگر بود اول	باز تکرار باز به مثل
غایب اند به پیش شاهان	با همه دوستان شود ساز
گر نه عقد گریه بر فغان	غایت برسد و یکسال
از خانه برون	سوال در خانه
گر بر رسد حال غایب	بفتقین غایب است به شکر
مال غایب به تفتیش می	در داخل و سود مال و خارج کو
بفتقین رسد حال غایب	در بود و تفتیش حال او مطلوب
در خانه برون	سوال در خانه
روئی از بیرون	روئی از بیرون

باز غایب خبر رسید فی الحال
نفره داخل و تفتیش داخل باز
اگر این جاسوسان را بشمار
کرده باشند بشماران هزار
غایت زود پا خبر رسد
حکم در سر از زمین اگر برسد
از خانه برون
سوال در خانه
حال غایب اگر رسد باز
کی بیا می شود بگویم ساز
باز تکرار باز به مثل
با همه دوستان شود ساز
غایت برسد و یکسال
از خانه برون
سوال در خانه
گر بر رسد حال غایب
بفتقین غایب است به شکر
در داخل و سود مال و خارج کو
در بود و تفتیش حال او مطلوب
روئی از بیرون
روئی از بیرون

221

سوی برشت و چارچست انداز	سبب برگ بر سر باد
باز برادر او بین بر جویون	تا چه شکل از دانه بر دانت
و دین هست از جارت مال	اولین است نقش چنان
تا با فرجه بین تپا سس شمار	سوی است نقل خیز تبار
سوال که از برگ بر سر باد	
که با کین ازین درل فی الحال	که برگ بر سر باد
نظر شش سار شکل بیرون از	خاند ششش تو فرست بیا
گرگ بی شک از مناجات است	شکل گرسنه خارج افتاده است
بکشد جلال بیغیر	گرگ سان بود برو بنگر
زیر و یوز در گرد او با مال	و بود نفس خارج از در خال
باز بر شش با کتی خفته شده	با بر شش کشنده با کشنده
گرگ منوب باشد و خود	نفس داخل از گردای یار
هم برگ خود او شود تا بود	شکل داخل و سده بر نبود
گردشش تیغ و دوزخ خود زد	بر بود حره فال بکشند بر
اوسلیم از جهان رود بر روان	غم در رخ از چیدند از زردان

یا نشود بر خاک او ناکاه	یا نشود از بلندی از اند چاه
گرگ او را ازین قیاس بیان	یا نشود پای سینه در زندان
جان او از مرض پلاک شود	نقل سبب گرگ رغب بود
از سسوم است بلغم و سودا	مرفشش با تو تویم ای درنا
همه دران رنج عافیت بود	گرچه کاهی خوشش است کای
دارد در رنج حشر و بسیار	و بود کس منقلب و کار
باشد شش در دهنش شکل	هست بی برگ شش در دهن
چون شود شصت از شش به	باشد و اقران بهشت و دیو
رزشش سخت دان درون	نهایت او سده بر بود ای جان
گرگ از خوشش بود باستانی	گرچه درو بسبب پریشانی
بنوی دسیل دان و طلال	نهایت کس گر بود در فال
یا ناسود بود تا کام	قوت کم با جرات از نام
بکشند کشته شش اند خون	دی برغم از جهان رود بران
سوال که از برگ بر سر باد	

باز پرسدست ز خوف و غم	باز میزدست و درگ ای میتر
سوی چشم نگاه بایر کرد	حکم از آن جائگاه بایر کرد
گر درو شکل سود و رعایت	نبست خوف و غم جو از لای
باز پرسدست که درگ کاست	گوز تر در شتمین که زو است
ثابت از انقلاب هم او باشد	حکم میزدست هم از او باشد

سوال از خوف و غم	سوال از خوف و غم
باز پرسدست ز خوف و غم	باز پرسدست ز خوف و غم
سوی چشم نگاه بایر کرد	حکم از آن جائگاه بایر کرد
گر درو شکل سود و رعایت	نبست خوف و غم جو از لای
باز پرسدست که درگ کاست	گوز تر در شتمین که زو است
ثابت از انقلاب هم او باشد	حکم میزدست هم از او باشد

سوال از خوف و غم	سوال از خوف و غم
باز پرسدست ز خوف و غم	باز پرسدست ز خوف و غم
سوی چشم نگاه بایر کرد	حکم از آن جائگاه بایر کرد
گر درو شکل سود و رعایت	نبست خوف و غم جو از لای
باز پرسدست که درگ کاست	گوز تر در شتمین که زو است
ثابت از انقلاب هم او باشد	حکم میزدست هم از او باشد

از سفر برگشت پرسید حال	که در این طرف روم اسل
در سیم پانجم نظر افکند	شکل آنکه دیده و غیر است
یکدومین مشاهده مشغول	شکل آن خانه پند خوب
اوین شرق دو کلب مشرب	سکون شده شمال ای کلب
چارین در جنوب نام بود	چار جانب چنین تمام بود
جانب شرقی است خوف تمام	که شش ز خوف بای کام
بر بلند ی رود برای نگاه	مال خود را بیاورد و نگاه
سودا بی است نام دوست شمال	عاقبت خوف یک یابی مال
پس جنوب است خانه خاک	راه او چیست است و چگونه
گردیده روز و نسیای کام	بگفته تا چسار راه تمام

سوال سفر دریا به بحر

از سفر برگشت پرسید حال	که در سفر رفتیم بود روزی
نظر کنان بفرصت فال برین	خانه چار اول و ششمین
منهم و ششم و نهم بشمار	و عین را بیاورد و شمار

خود را که سیر بر کرد و یا	اندین خانه است در ادا
مال باز دست او در مال	بگفت مال و زر شود مال
عشقه از غل طریق و بیان	اگر این مشکلی بسیار
فتح باشد ترا از غل و خطر	روز در روز تو شود و شتر
بفتن این خمس بر بایه مال	ازدی که شود ذرا از مال
سیر بود از غل خارج و بیان	مال یا بر زنده و در سلطان
اول و دوم و سوم و غل	باشند و مال یا برای عاقل
بفتم از خارج است با و د	بشنوین در روز زنده و غل
مال او زده چاره برد	یکانه ز غل ز دست او غل
سیر بریم با هم شود و غل	مال او در مال شود حاصل
چار پانجی ز دست او برد	یا غل می ز دست او بگردد

سوال در غل و غل

باز برگشت ز غل و غل	حال او با گو علم روم
سعد و غل حیان با و د	چارین خمس کرد و رگد
علمت این تمام بگو نیست	غلت اند سفر بر نیست

[illegible]

اولی که در این کتاب مذکور است
 که چنانچه گفت صاحب حکام
 شکل بیرون کن و در این
 و در این و در این و در این
 تا بیانی برادر صاحب حکام
 بیچیز دیگر از این کتاب
 انقدر که بدستی یقین بنظر
 از دو و در این و در این
 حکم کن که بعد از آن تو بر سر حساب

بعد از آن که نظر تو در میان
 زمین و در این و در این
 از این و در این و در این
 در این و در این و در این
 کین این و در این و در این
 کن این و در این و در این
 باز در این و در این و در این
 بنا و در این و در این و در این
 حکم کن این و در این و در این

تو بعد از در حکام تو روز است

فصل دوم در چهار دان بخت
 کین از صاحب خبره که
 نوع اول تو مستقیم بشمار

فصل اول ز خانه اول
 کن بخت تو حکم فصل دوم
 از در این کن تو حکم فصل دوم

از خانه اول تو حکم فصل دوم

اولی که در این کتاب مذکور است
 که چنانچه گفت صاحب حکام
 شکل بیرون کن و در این
 و در این و در این و در این
 تا بیانی برادر صاحب حکام
 بیچیز دیگر از این کتاب
 انقدر که بدستی یقین بنظر
 از دو و در این و در این
 حکم کن که بعد از آن تو بر سر حساب

بعد از آن که نظر تو در میان
 زمین و در این و در این
 از این و در این و در این
 در این و در این و در این
 کین این و در این و در این
 کن این و در این و در این
 باز در این و در این و در این
 بنا و در این و در این و در این
 حکم کن این و در این و در این

خلق باشد جد سرگردان
 است این سال تحت ثروت
 طالع سال اگر رسد باشد
 نوبت اندازی و فراوانی
 کار باز نسیم حال بود
 مشتتری اگر رسد طالع سال
 حال بازار را میسازد بود
 اگر در عقل با نظام بود

خلق باشد جد سرگردان
 است این سال تحت ثروت
 طالع سال اگر رسد باشد
 نوبت اندازی و فراوانی
 کار باز نسیم حال بود
 مشتتری اگر رسد طالع سال
 حال بازار را میسازد بود
 اگر در عقل با نظام بود

دین

خلق باشد جد سرگردان
 است این سال تحت ثروت
 طالع سال اگر رسد باشد
 نوبت اندازی و فراوانی
 کار باز نسیم حال بود
 مشتتری اگر رسد طالع سال
 حال بازار را میسازد بود
 اگر در عقل با نظام بود

خلق باشد جد سرگردان
 است این سال تحت ثروت
 طالع سال اگر رسد باشد
 نوبت اندازی و فراوانی
 کار باز نسیم حال بود
 مشتتری اگر رسد طالع سال
 حال بازار را میسازد بود
 اگر در عقل با نظام بود

دین

خلق باشد جد سرگردان
 است این سال تحت ثروت
 طالع سال اگر رسد باشد
 نوبت اندازی و فراوانی
 کار باز نسیم حال بود
 مشتتری اگر رسد طالع سال
 حال بازار را میسازد بود
 اگر در عقل با نظام بود

دین

خلق باشد جد سرگردان
 است این سال تحت ثروت
 طالع سال اگر رسد باشد
 نوبت اندازی و فراوانی
 کار باز نسیم حال بود
 مشتتری اگر رسد طالع سال
 حال بازار را میسازد بود
 اگر در عقل با نظام بود

وایر ۱۰۰ شت

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰
۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱
۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳
۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴
۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵
۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶
۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷
۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹
۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰
۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱
۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲
۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳
۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵
۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶
۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷
۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸
۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹
۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰
۳۳۱	۳									

Handwritten musical notation on manuscript paper, featuring staves with notes and Persian lyrics.

The lyrics include:

دانش نامه در بیان کرم
ز فروردی یو بگوشید
ازدی بهشت

Other visible words include: "بهار", "خوار", "مهر", "شهر", "کرم", "فروردی", "بهشت".

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

درباره اشکال متن و متن

[illegible]

چون در استخوان

[illegible]

دایره اشکال رنگ

[illegible][illegible]

دایره طالب و مطلوب

[illegible]

والله اعلم بالصواب

Handwritten musical notation on a manuscript page, featuring a staff with notes and a large, ornate initial 'D'.

$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$

$\frac{1}{2} \quad \frac{2}{3} \quad \frac{3}{4} \quad \frac{4}{5} \quad \frac{5}{6}$ انجمن خیر

مستخرج	۱۰۴	۵۲	۱۱	۹۳	۱۴
سقط اند					
نواظر دند					
۱۴	۶	۴۳	۵	۲۳	۱۴

دائرة اشکال طبعی

شیرین	شیرین	تاج	تاج
شیرین	شیرین تیز	تاج شکر	تاج تیز
ترش شکر	از خوشن	شیرین تر	تاج تیز
ترش تیز	جرب	ایرینه	شکر

و نیز در مقام

شیرین است
ملخ نیز

کتابخانه

Handwritten musical notation on staves, likely from a manuscript.

دایره امیج

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

دایره سکن در خانه چهارم حکم کنند

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

اول بر عدد از خانه چهارم که بر آن عدد مطلق بیست و نه است
در خانه چهارم هم بر شکل که بیرون آید حکم عدد از آن کنند

دایره نوازه

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

دایره قسمت زمین و دهن چهار طرف کرد آنست که سمت طرف شرقی و غربی
طرف مغرب و آری از طرف شمال و خاکی از طرف جنوب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

فقط

دایره مهوره شش منقح ساعت یکم طریقه نجوم استثنایین بر کربان

شمال	شرق	جنوب
۱۱۳	۹۱	۸
۱۳۵	۱۰۶	۱۰۴
۱۲	۶	۱۲

سوی	مشرق	مغرب	شمال	جنوب	شرق	مغرب	شمال	جنوب
۱۱۳	۹۱	۸	۱۳۵	۱۰۶	۱۰۴	۱۲	۶	۱۲

دایره مهوره شش منقح ساعت یکم طریقه نجوم استثنایین بر کربان



۱۱۳	۹۱	۸	۱۳۵	۱۰۶	۱۰۴	۱۲	۶	۱۲
-----	----	---	-----	-----	-----	----	---	----

رکن	مشرق	۲۲	۲۳	۲۴
جنوب	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
نیت	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
سین	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
جنوب	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
مشرق	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
نیت	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
سین	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
جنوب	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
مشرق	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
نیت	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
سین	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
جنوب	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸
مشرق	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲
نیت	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
سین	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
جنوب	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴
مشرق	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
نیت	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
سین	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
جنوب	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
مشرق	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
نیت	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸
سین	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
جنوب	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶
مشرق	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰
نیت	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
سین	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸
جنوب	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲

این دایره هجرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در این دایره هجرت کرده است
 شماره هر دایره و شهر داده شود -

این دایره هجرت

مشرق	جنوب	نیت	سین	جنوب	مشرق
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲
۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶
۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸
۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶
۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲
۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴
۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰

و این دایره هجرت است که در این دایره هجرت کرده است
 شماره هر دایره و شهر داده شود -

دایره قوس پیدا می شود
این است شکل دایره قوس



این را در ظاهر افکار کن که بعد مایه این معلوم شود و بعد از این
کتاب نجوم در اول و پنج و با پنجین باشد تعلق داشت این را
از شمار اگر نسبت افتاد و کیفیت این مکان که بر این است اگر
جانب شرق باشد جانب غرب بر این است که در افق باشد
باشد جانب شرق بر این است و ظهور این آن چنانست که چنان
از قباب در زمین نماند که در دریا خیزش باشد به جهت آن
در هر بقعه ای این قوس پیدا می شود و خود نوشته اند
که بگویند که آفتاب که در هر جهت در هر یکی که باشد تا غیر
آن نوشته شده است بر هر طریق چنان چون آفتاب در هر یک
و چنان که بر این حالت و مودیت پیدا شدن تلخ و غفونت و علت
و موی چنان قباب و درو خارش و دریل و اما سر از خون و آب درین
مانند قبابا باشد و اسلم را تقویت باشد و بعد از شدت آتش
و برق و چون آفتاب در پنج روز باشد و هر یک که در هر یک
سازد و طرب که در آن سال آتش افشان باشد و چون

این دایره و در هر یک

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

آفتاب در برج جوزا باشد اعدمت باد و بسیار باد اول کتاب
 روانی که بود و چون آفتاب در برج سرطان باشد سلطان سیل
 و باران بسیار شود و چون آفتاب در اسد بود اسد و سیل کنند
 بر سبکوی حاشی قنات و اول کتاب با منفعت بود چون آفتاب
 در میزان باشد میزان و سیل کند بر سبکوی حاشی قنات و بسیار
 آو میان چو در مغرب باشد و سیل کند بر سبکوی حاشی قنات و فضا
 و آنچه رسد و در آفتاب در جدی باشد جدی و سیل کند
 بر پیداشدن غایب و آباد نشسته چون آفتاب در قوس
 و نو و سیل کند بر پیداشدن طلسم و سحر و جادو که خلق در آن
 متحرک بود چون آفتاب در حوت باشد حوت و سیل کند بر نو
 هر چه در آن رسد و اگر در دوازده ماه باشد قیامه و
 در سرفوت احکام بعد از تقویم ماه دایره اینست که حکما و
 نهاده و وضع کرده اند و بجز این از موده اند چه در هر ماه

عزیز و تقویم نظر کنند که ماه در کدام برج است و احکام آن درین
 دایره ملاحظه نمایند دایره اینست -



قاعده اینست در سرفوت احکام ازین

بدانکه در این سرفوت احکام هرگاه که نوشته اند در هر ماه در هر
 ازین قاعده دارند احکام آن بدین طریق است که چون در هر
 غرض نگاه نمایند که در آفتاب در کدام برج است احکام آن
 از دایره که نوشته شده است معلوم کنند اگر ازین برج جنبه

که ماه مذکور برج است در حکم آن مقام آن برج باید بود و بعضی
گویند که چون اهل سال عدد از آن شود بشمار که ماه در کدام برج
است مثلثه آن در مثلثه آن باشد خلق را فرموده و شش
نموده و در میان خلق قسط و و باید آید که و در مثلثه خلق
باشد و میل کند بر نقاط و خطوط چهار پایان و فسا
کشتیها را بخیر و صلاح کرده و اگر در مثلثه بادی باشد
و میل کند که فتنه و در همان قائم گردد و شور و شر بسیار
اگر در مثلثه آبی بود و میل کند بر عدل و انصاف و قزاقی
نمیت و بسیاری میوه فراخی سال در احکام عدد و از آن
درین دایره نوشته شده - شکل دایره نیست

و بعضی گویند



این دایره را در کتاب...

احکام کسوف و خفیه
اگر در ماه محرم گرفتار شود در آن سال فراخی بود و در سال خلق را
باید که در این سال فراخی بود و یکی چهار شود و عدد باید داد و در چشم
بسیار شود و در گشت و میوه بسیار باشد بهر معنی الاول
و اگر گاو و گاو میشان و گوسفندان باشد و در
در گاو میشان و گوسفندان حاجت انداخته اند بسیار باشد

در غیره میباشند و زیاده است

قر									
سياه	زرد	سفيد	سرخ	نوع	غنيه	كفوي	مريزو	سبز	غنيه

در بیان و استقرا احوال مردم در وقت پیشتر که بمید

و اگر بر بسند که در شهر و در آن که در بیشتر خواهد بود و دردم مرده است و گویند که آن

سائل اسم مرد فرزانه چه است و معلوم کن و در حرف هر دو را بنویس و در هر دو را بنویس

سین و در حدیثی که با حروف هندی
نرم و باز مخلص و را که در حدیثی که با حروف هندی

و اگر در عهد و باقی ماند تا حورت رده یا بمرد آید عیسی بر او ایستاده بود

ما خود را مرد و طوره زنده است یا بید مرد مرده شود موجب آن خلوک

ایک ہی نو پڑھاری دو روپے نو ناری: جیلر اس کے برابر اولاد زیادہ

میری پرستش و جوی و ناری

شکل دایره و مستطید

شکل دایره محسوسه

من فسخ کبر = مشتق از نیم فسخ

۳۰ : یحییٰ بن یحییٰ اکبر : شمس سعد اکبر

نمبره نیکو خوس
عطار و سعد کبیر

۱۰۰ : قریم سعد ۱۰۱ : راس و لب حسن انبیر

اینست که بعد از غسل معلوم کردن شود این را در کوزه و دیرینه بر دانه ها

و نه چاره نیست در عهد سلطنت و بعد از آنست که در عهد سلطنت

والله اعلم بالصواب

اول	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
-----	-----	-------	------	-----	------	-------	-----

دوم	مستقر	سوی	نظرو	زمن
-----	-------	-----	------	-----

سفر	ملا	فر	نهر	مجلس	روح	سفر
-----	-----	----	-----	------	-----	-----

مرد	زحل	مشتری	برج
-----	-----	-------	-----

[illegible]

